

بیست و هشت تاریخ ابن خلدون

- ۶۳۰ حرکت الملك الصالح ایوب به دمشق بار اول و بار دوم و محاصره او حمص را و ذکر دیگر حوادث
- ۶۳۱ استیلای فرنگان بر دمیاط
- ۶۳۱ استیلای الملك الصالح بر کرک
- ۶۳۲ وفات الملك الصالح ایوب صاحب مصر و شام و...
- ۶۳۳ کشته شدن الملك المعظم توران شاه و حکومت شجرة الدر و آزاد شدن فرنسیس در دمیاط
- ۶۳۵ استیلای الملك الناصر یوسف صاحب حلب بر دمشق و...
- ۶۳۷ خلع الملك الاشرف بن اتسز و استبداد آیبک و امرای ترک در مصر
- ۶۳۸ حرکت الملك المغیث بن العادل صاحب کرک با ممالیک بحری به مصر و هزیمت شدن ایشان
- ۶۳۹ حرکت الملك الناصر یوسف صاحب دمشق به کرک و محاصره آن و دستگیری ممالیک بحری
- ۶۴۰ استیلای مغولان و انقراض دولت بنی ایوب و هلاکت بسیاری از ایشان
- ۶۴۵ خبر از دولت ترک که...
- ۶۴۹ ذکر بیبرس البندقداری
- ۶۵۰ خبر از استیلای ترک در مصر و جدایی آنها از بنی ایوب و دولت المعز آیبک نخستین ملوک ایشان
- ۶۵۲ حرکت الملك الناصر یوسف صاحب دمشق که از بنی ایوب بود به مصر و حکومت الملك الاشرف موسی به جای آیبک
- ۶۵۴ جنگ عربها در صعید با اقطای
- ۶۵۴ کشته شدن اقطای جامه دار و فرار ممالیک بحری نزد الملك الناصر یوسف و بازگشت آیبک به تخت فرمانروایی
- ۶۵۶ فرار عزالدین آیبک الافرم نزد الناصر به دمشق
- ۶۵۶ کشته شدن المعز آیبک و حکومت پسرش المنصور علی
- ۶۵۷ برانگیختن ممالیک بحری الملك المغیث فتح الدین عمر بن الملك العادل صاحب کرک را به جنگ و شکست او
- ۶۵۸ خلع الملك المنصور علی بن آیبک و استیلای قطز بر کشور مصر

فهرست مطالب بیست و نه

- ۶۵۹ استیلای مغولان بر شام و...
- ۶۶۱ کشته شدن المظفر قطز و حکومت الظاهر بیبرس
عصیان سنجر الحلبي در دمشق، سپس عصیان اقوش البرلی در حلب، بیعت با خلیفه در
۶۶۲ مصر و کشته شدن او
- ۶۶۴ بیعت با خلیفه در مصر و کشته شدن او
- ۶۶۷ فرار ترکمانان از شام به بلاد روم
- ۶۶۷ شورش ممالیک عزیزی و اشرقی و استیلای برلی بر بیره
گرفتن الظاهر بیبرس کرک را از الملک المغيث عمر و استیلای او بر حمص پس از وفات
۶۶۸ صاحب آن
- ۶۶۹ هزیمت تتر در بیره و فتح قیساریه و ارسوف بعد از آن
- ۶۷۰ جنگ طرابلس و فتح صغد
- ۶۷۱ حرکت لشکرها به جنگ ارمن
حرکت الملک الظاهر بیبرس به جنگ دژهای فرنگان در شام و فتح یافا و شقیف سپس
۶۷۲ انطاکیه
- ۶۷۴ صلح با مغولان
- ۶۷۵ استیلای الملک الظاهر بیبرس بر صهیون
- ۶۷۵ حرکت الظاهر بیبرس به حج
- ۶۷۶ حمله فرنگان و مغولان بر حلب و حرکت سلطان به سوی ایشان
- ۶۷۷ فتح حصن الاکراد و عکا و دژهای صور
- ۶۷۷ محاصره مغولان بیره را و هزیمت ایشان
- ۶۷۸ غزوه سیس و خراب شدن آن
- ۶۷۹ جنگ بیبرس با مغولان در بلاد روم و کشته شدن پروانه به سبب مداخله در این کار
- ۶۸۰ وفات الملک الظاهر بیبرس و حکومت پسرش الملک السعید محمد بر که خان
- ۶۸۱ خلع الملک السعید و حکومت برادرش سلامش
- ۶۸۴ خلع سلامش و حکومت الملک المنصور قلاون
عصیان الملک السعید محمد بر که خان بن الملک الظاهر بیبرس در کرک و وفات او و
۶۸۵ حکومت برادرش الملک المسعود خضر

سی تاریخ ابن خلدون

- ۶۸۶ عصیان سنقرالاشقر در دمشق و هزیمت او
- ۶۸۸ حرکت سلطان قلاون به محاصره مرقب...
- ۶۸۹ هجوم مغولان به حمص و هلاکت اباقا پس از آن
- ۶۹۱ استیلای قلاون بر کرک و صهیون و وفات صاحب حماة
- ۶۹۲ درگذشت میخائیل پادشاه قسطنطنیه
- ۶۹۳ اخبار نوبه
- ۶۹۴ فتح طرابلس
- ۶۹۶ ساختن مدرسه و دو بیمارستان در مصر
- ۶۹۷ وفات الملك المنصور قلاون و حکومت پسرش الملك الاشرف خلیل
- ۶۹۸ فتح عکا و خراب کردن آن
- ۶۹۹ فتح قلعة الروم
- ۷۰۱ حرکت سلطان به شام و صلح ارمن...
- ۷۰۱ کشته شدن الملك الاشرف خلیل و حکومت برادرش الملك الناصر محمد در کفالت کتبوقا
- ۷۰۳ وحشت کتبوقا و کشته شدن علم الدین سنجرالشجاعی
- ۷۰۴ خلع الملك الناصر محمد بن قلاون و حکومت الملك العادل کتبوقا
- ۷۰۶ خلع العادل کتبوقا و حکومت الملك المنصور لاجین
- ۷۰۸ فتح دژهای سیس
- ۷۰۹ کشته شدن لاجین و بازگشت الملك الناصر محمد بن قلاون به پادشاهی خویش
- ۷۱۲ جنگ با مغولان
- نبرد مغولان با الملك الناصر محمد بن قلاون و استیلای غازان بر شام سپس بازگشتن از آنجا
- ۷۱۲
- ۷۱۷ وفات خلیفه الحاکم بامرالله و خلافت پسرش المستکفی بالله و جنگ با اعراب صعید
- ۷۱۷ معاهده اهل ذمه
- ۷۲۰ فروکوبیدن الملك الناصر قلاون مغولان را
- ۷۲۱ اخبار ارمن و جنگ در بلاد ایشان...
- ۷۲۴ مراسله ملک مغرب و صلح با او
- وحشت الملك الناصر از امیر بیبرس چاشنیگیر و سلار و رفتن او به کرک و خلع او و

فهرست مطالب سی و یک

- بیعت با بیبرس ۷۲۶
- شورش بر ضد امیر بیبرس چاشنیگیر و بازگشت الملک‌الناصر محمد بن قلاون به پادشاهی ۷۲۷
- خبر سلار و سرانجام کار او ۷۳۰
- عصیان نواب شام و رفتن آنان به نزد مغولان و حکومت تنکز در شام ۷۳۱
- بازگشت حماة به خاندان الملک‌المظفر شاهنشاه بن ایوب سپس به خاندان الملک‌الافضل و انقراض دولتشان ۷۳۳
- جنگ عرب در صعید و فتح ملطیه و آمد ۷۳۵
- حکام نواحی ۷۳۶
- بناها ۷۳۶
- حج سلطان ۷۳۷
- اخبار نوبه و اسلام آوردن ایشان ۷۳۷
- بقیه اخبار ارمن از فتح ایاس سپس سپس تا انقراض دولتشان ۷۳۸
- صلح با ملوک مغول و ازدواج الملک‌الناصر با شاهزادگان شمالی مغول ۷۴۰
- کشته شدن فرزندان بنی نمی اسرای مکه که از بنی حسن بودند ۷۴۲
- حج ملک تکرور ۷۴۴
- اخبار المجاهد پادشاه یمن ۷۴۶
- حکومت احمد بن الملک‌الناصر بر کرک ۷۴۷
- وفات تیمورتاش پسر امیر چوپان شحنة بلاد روم ۷۴۷
- وفات مهنابن عیسی امیر عرب در شام و اخبار قوم او ۷۴۸
- وفات سلطان ابوسعید پادشاه عراق و انقراض خاندان هلاکو ۷۵۴
- رسیدن هدیه ملک مغرب اقصی با رسولانش و دخترش با حجاج ۷۵۴
- وفات خلیفه ابوالربیع و خلافت پسرش ۷۵۶
- به خواری افتادن تنکز و کشته شدن او ۷۵۷
- وفات الملک‌الناصر و مرگ پسرش انوک پیش از او و ولایت پسرش ابوبکر سپس کچک ۷۵۸
- کشته شدن قوصون و حکومت احمد بن الملک‌الناصر ۷۵۹
- حرکت سلطان احمد به کرک و همدستی امرا به خلع او و بیعت با برادرش الملک‌الصالح ۷۶۱
- شورش رمضان بن الملک‌الناصر و کشته شدن او و محاصره کرک و کشته شدن سلطان

- ۷۶۲ احمد
- ۷۶۲ وفات الملك الصالح اسماعيل بن الملك الناصر و ولايت برادرش الملك الكامل شعبان
- ۷۶۳ درگذشت الملك الكامل شعبان و بيعت با برادرش الملك المظفر حاجی
- کشته شدن الملك المظفر حاجی بن الملك الناصر و بيعت با برادرش حسن و دولت
- ۷۶۴ نخستين او
- ۷۶۶ کشته شدن ارغون شاه نایب دمشق
- ۷۶۶ به خواری افتادن بیبغارس
- ۷۶۷ واقعه الظاهر ملک یمن در مکه...
- ۷۶۷ خلع الملك الناصر حسن و حکومت برادرش الملك الصالح
- ۷۶۸ عصیان بیبغارس و استیلای او بر شام و حرکت سلطان به سوی او و کشته شدنش
- ۷۷۰ واقعه عرب در صعید
- ۷۷۰ خلع الملك الصالح حسین و حکومت الملك الناصر حسن بار دوم
- ۷۷۱ هلاکت شیخون سپس سرغتمش بعد از او...
- عصیان یلبغا و کشته شدن سلطان حسن و ولايت الملك المنصور پسر الملك المظفر
- ۷۷۲ حاجی در کفالت بیبغا
- ۷۷۳ حکومت محمد بن الملك المظفر حاجی...
- ۷۷۳ عصیان اسندمر در دمشق
- ۷۷۴ وفات خلیفه المعتضد بن المستکفی و ولايت پسرش المتوکل
- ۷۷۴ خلع الملك المنصور محمد و حکومت الملك الاشرف شعبان بن حسین
- ۷۷۵ واقعه اسکندریه
- ۷۷۷ عصیان طیبغا الطویل و به خواری افتادن او
- ۷۷۸ شورش ممالیک یلبغا و کشته شدن او و استبداد اسندمر
- ۷۸۰ واقعه اجلاب...
- ۷۸۳ کشته شدن قشمر المنصوری به حلب در واقعه اعراب
- ۷۸۳ قدرت یافتن الجای الیوسفی سپس عصیان او و کشته شدنش
- ۷۸۴ عصیان الجای الیوسفی و هلاکت او و استبداد الملك الاشرف بعد از او
- ۷۸۶ پیش افتادن منجک و نیابت او

فهرست مطالب سی و سه

- ۷۸۷ خیر از ممالیک بیبغا و آوردن ایشان در شغل‌های دولتی
- ۷۸۹ حج سلطان الملک‌الاشرف شعبان... و بیعت با امیر علی ولیعهد و کشته‌شدن سلطان
- ۷۹۲ آمدن طشتمر از عقبه... و تجدید بیعت با الملک‌المنصور علی...
- ۷۹۳ به‌خواری افتادن قرطای و استقلال اینک در دولت...
- ۷۹۴ به قدرت رسیدن ابوسعید برقوق و برکه در دولت...
- ۷۹۶ شورش اینال و سرکوب‌شدنش
- ۷۹۷ شورش برکه و به‌خواری افتادن او و استقلال امیر برقوق
- ۷۹۹ شورش مردم بحیره و واقعه عساکر
- ۸۰۱ کشته‌شدن برکه در زندان و قصاص ابن عرام به قتل او
- ۸۰۱ وفات سلطان الملک‌المنصور علی... و حکومت الملک‌الصالح امیر حاج
- ۸۰۲ آمدن آنس الغسانی پدر امیر برقوق و انتظام او در زمره امرا
- ۸۰۵ خلع الملک‌الصالح امیر حاج و جلوس امیر برقوق بر تخت و تحکم او بر سلطان
- ۸۰۶ کشته‌شدن قرط و خلع خلیفه و نصب پسر عمش الوائق به خلافت
- ۸۰۷ به‌خواری افتادن یلبغا الناصری و دربند کشیدن او
- ۸۰۸ تبعید چوپانی به کرک و سپس ولایت او بر شام...
- ۸۱۲ هدیه صاحب افریقیه
- ۸۱۴ حوادث مکه و امرای آن
- ۸۱۶ عصیان منطاش در ملطیه و رفتن او به سیواس...
- ۸۱۸ به‌خواری افتادن چوپانی...
- ۸۱۹ فتنه الناصری و استیلای او بر شام و مصر...
- ۸۲۴ شورش منطاش و استیلای او بر حکومت...
- ۸۲۶ شورش بززار در دمشق
- ۸۲۶ خروج سلطان برقوق از کرک و پیروزی او بر سپاه شام و محاصره او دمشق را
- ۸۲۸ خیر زندانیان قوص و حرکت لشکر به سوی آنان...
- ۸۲۹ شورش کمشبغا در حلب...
- ۸۳۰ شورش اینال در صفد...
- ۸۳۱ حرکت منطاش و سلطانش امیر حاجی به شام...

سی و چهار تاریخ ابن خلدون

- ۸۳۳ شورش بطا و زندانیان قلعه... و آشکار کردن دعوت سلطان الملك الظاهر برقوق...
- ۸۳۶ ولایت طنیغا چوپانی بر دمشق و گرفتن او دمشق را از منطاش...
- ۸۳۹ بازگشت محمود به مقام استانداری و استقلال او در دولت
- ۸۴۰ حرکت منطاش و نعیر به نواحی حلب و محاصره حلب...
- ۸۴۱ آمدن کمشیغا از حلب
- ۸۴۳ فراخواندن ایتمش
- ۸۴۴ هدیه آفریقیه
- محاصره منطاش دمشق را و حرکت سلطان از مصر به جنگ او و فرار منطاش و کشته
- ۸۴۵ شدن الناصری
- ۸۴۸ کشته شدن منطاش
- ۸۵۰ حوادث مکه
- رسیدن قبایلی از تاتار و سلطانشان نزد فرمانروای بغداد و استیلای ایشان بر بغداد و
- ۸۵۱ حرکت سلطان با لشکر خود به سوی او
- خبر از دولت بنی رسول از موالی بنی ایوب که پس از ایشان در یمن حکومت می کردند
- ۸۵۵ و آغاز کار و سرانجام احوالشان
- ۸۵۸ شورش جلال الدین بن عمرالاشرف
- شورش جلال الدین بار دوم و زندانی کردن المجاهد و بیعت با الملك المنصور ایوب بن
- ۸۵۸ الملك المظفر یوسف
- خلع الملك المنصور ایوب و کشتن او و بازگشت الملك المجاهد به حکومت و منازعه
- ۸۵۹ الملك الظاهر بن المنصور با او
- ۸۶۰ رسیدن لشکرها از مصر به یاری الملك المجاهد و استیلای او بر امر...
- ۸۶۰ فرود آمدن الملك الظاهر عبدالله از دملوه و قتل او
- ۸۶۱ حج الملك المجاهد علی بن الملك المؤید داود...
- ۸۶۲ حکومت الملك الافضل عباس بن الملك المجاهد
- ۸۶۲ حکومت الملك المنصور بن الافضل عباس
- ۸۶۲ حکومت الملك الاشرف محمد بن الملك الافضل عباس
- ۸۶۲ خبر از دولت تتر از شعوب ترک و چگونگی غلبه ایشان بر ممالک اسلامی و...

فهرست مطالب سی و پنج

- استیلای تاتار بر ممالک خوارزمشاه در ماوراءالنهر و خراسان و هلاکت خوارزمشاه و
حکومت محمدبن تکش ۸۶۶
- حرکت مغولان باختری بعد از خوارزمشاه به عراق و آذربایجان و استیلای ایشان بر آن
بلاد تا بلاد قفقاق و روس و بلاد خزر ۸۶۹
- حرکت چنگیز خان به خراسان و غلبه او بر اعمال آن و بر خوارزمشاه ۸۷۰
- گریختن جلال‌الدین و رهسپار شدن مغولان از پی او و فرار او به هند ۸۷۲
- اخبار غیاث‌الدین پسر خوارزمشاه با مغول ۸۷۳
- بازگشت جلال‌الدین از هند و استیلای او بر عراق و کرمان و آذربایجان... ۸۷۴
- حرکت مغولان به آذربایجان و استیلای ایشان بر تبریز سپس نبرد آنان با جلال‌الدین
در آمد و کشته شدن او ۸۷۵
- خبر از چنگیز خان و تقسیم کردن او بلاد را میان فرزندان... ۸۷۷
- پادشاهی که بعد از چنگیز در قراقرم بر تخت نشستند ۸۸۱
- ملوک خاندان جغتای پسر چنگیز در ترکستان و کاشغر و ماوراءالنهر ۸۸۴
- خبر از ملوک بنی دوشی خان، ملوک خوارزم و دشت قفقاق... ۸۸۷
- منگو تیمورین طغان بن باتوخان ۸۸۹
- ازبک بن طغرلجای بن منگو تیمور ۸۹۳
- بردی بیک پسر جانی بیک ۸۹۴
- غلبه مامای بر مملکت سرای ۸۹۵
- جنگ‌های سلطان تیمور با تغتمش صاحب سرای ۸۹۶
- پادشاهان غزنه و بامیان از خاندان دوشی خان ۸۹۸
- دولت خاندان هلاکو پادشاهان تاتار در عراق و خراسان و آغاز کار و سرانجام احوال
ایشان ۸۹۹
- هلاکو پسر تولوی ۸۹۹
- اباقاخان بن هولاکو خان ۹۰۴
- تگودار پسر هولاکو که احمد نامیده می شد ۹۰۶
- ارغون بن اباقاخان ۹۰۷
- گیخاتو خان پسر اباقاخان ۹۰۷

سی و شش تاریخ ابن خلدون

- ۹۰۷ بایدو پسر تراغای پسر هولاکو خان
- ۹۰۸ غازان بن ارغون
- ۹۱۱ خربنده پسر ارغون خان
- ۹۱۲ ابوسعید بن خربنده
- پریشانی خاندان هلاکو و تقسیم مملکت میان امیران و فرمانروایی شیخ حسن در بغداد
- ۹۱۴ ...
- ۹۱۶ اویس بن شیخ حسن
- ۹۱۷ کشته شدن اسماعیل رشیدی و استیلای حسن در بغداد
- ۹۱۷ عصیان احمد و استیلای او بر تبریز و کشته شدن حسین
- ۹۱۸ عصیان عادل و حرکت او به قتال احمد
- ۹۱۸ کشته شدن شیخ علی و استیلای احمد بر بغداد
- خبر از آل مظفر یزدی که پس از انقراض دولت خاندان هولاکو بر اصفهان و فارس غلبه یافتند...
- ۹۲۱
- ۹۲۳ خبر از بنی ارتنا ملوک بلاد روم از مغول بعد از خاندان هولاکو...
- خبر از دولت جدید ترکمانان در شمال بلاد روم تا خلیج قسطنطنیه و ماوراء آن از آن آل
- ۹۲۹ عثمان

مقدمه

به یاری ذات باری تعالی و سعی و همت نیکمردان صاحب‌نفس صافی‌درون روشن‌ضمیر، ترجمه جلد چهارم تاریخ‌العبر، اثر گرانمایه عبدالرحمان بن خلدون به حلیه طبع آراسته گردید. این مجلد تاریخ دولت سلجوقیان و دول منشعب از آن را در ایران و شام و آسیای صغیر و بلاد ارمینیه، در بردارد و نیز خوارزمشاهیان و حوادث ظهور مغول را. همچنین فصلی مستوفی در تاریخ جنگ‌های صلیبی و حکومت خاندان‌های زنگی و ایوبی و دولت‌های ممالیک در مصر و شام را.

آنچه گفتنی است این است که متأسفانه این جلد همچون سه جلد پیش از آن آکنده از غلط‌های فاحش بود که همچنان‌که پیش از این گفتیم علت آن عدم آشنایی نخستین چاپ‌کنندگان کتاب با شیوه خط مغربی بوده است. مترجم در تصحیح متن به همان اسلوب که در سه جلد پیش برای خود معمول داشته بود عمل کرد. یعنی تصحیح متن از روی متون تصحیح شده که برخی خود از مآخذ و منابع مؤلف بوده‌اند؛ و ضبط کلمه غلط در ذیل صفحه و آوردن وجه درست در متن ترجمه و هر جا مطلبی ساقط شده بود و عبارت بریده و ابتر می‌نمود از روی متنی که از آن نقل کرده بود این نقصان را تدارک نمود و بدان درافزود و افزوده را میان دو قلاب قرار داد.

کتاب‌هایی که در تصحیح این مجلد مورد استفاده قرار گرفته عبارتند از:

الکامل فی التاریخ، ابن الاثیر، تصحیح تورنبرگ (بیروت ۱۳۸۶هـ/۱۹۶۶م)؛ النجوم الزاهره فی الملوک‌المصر و القاهره، جمال‌الدین یوسف تغری بردی، چاپ وزارة الثقافة و الارشاد القومی در مصر؛ ذیل مرآة الزمان قطب‌الدین الیونینی، (هند ۱۳۷۴هـ/۱۹۵۴م)؛ غایة الامانی فی اخبار القطر الیمانی یحیی بن الحسین بن القاسم، تصحیح عبدالفتاح عاشور، (قاهره ۱۳۸۸هـ/۱۹۶۸م)؛ مختصر ابوالفداء؛ سیره جلال‌الدین منکبرنی محمد بن احمد نسوی ترجمه محمد علی ناصح (تهران ۱۳۶۶)؛ مختصر سلجوقنامه، ابن

سى و هشت تاريخ ابن خلدون

البیسی تصحیح هوتسمان (۱۹۰۲)؛ مسامرة الاخبار و مسایرة الاخبار، محمودین محمد
آفسرایبی، تصحیح دکتر عثمان توران (۱۹۴۳ م.)؛ تاریخ جهان گشای جوینی، تصحیح
محمد قزوینی چاپ لیدن؛ جامع التواریخ رشیدی، به سعی و اهتمام احمد آتش و
جامع التواریخ به کوشش دکتر بهمن کریمی. چاپ تهران؛ طبقات ناصری؛ منهاج سراج،
تصحیح عبدالحی حبیبی؛ تلیق الاخبار و تلیق الآثار فی وقایع قران و بلغار و ملوک التتار،
م. رمزی (تورنبرگ ۱۹۰۸)؛ تاریخ مغول، عباس اقبال؛ و کتبی دیگر که به مناسبت هایبی
به آنها مراجعه شده است.

امید است که این تلاش و کوشش پسند خاطر اهل نظر افتد. والسلام.

عبدالمحمد آیتی

خبر از دولت سلجوقیان که ترک بودند و بر ممالک اسلامی استیلا داشتند و دولت‌هایشان همه در مشرق بودند تا حدود مصر و بر خلیفه بغداد فرمان می‌راندند و این فرمانروایی از زمان خلافت القائم بامرالله بود تا این زمان و نیز خبر از پادشاهی ایشان در اقطار عالم و رفتار ایشان با خلفا و محجور ساختن آنان و خبر از دولت‌هایی که از دولت ایشان متفرع گردید.

پیش از این، که از انساب امم عالم سخن می‌گفتیم، از انساب ترک هم سخن گفتیم و گفتیم ترکان از فرزندان جوهر^۱ بن یافث‌اند و جوهر یکی از هفت پسر یافث است که ذکر ایشان در تورات آمده است و پسران یافث عبارتند از: یاوان^۲ و مادای و ماجوج^۳ و توبال^۴ و ماشک^۵ و تیراس^۶ و جوهر.

این اسحاق از فرزندان شش تن را نام برده و مادای را ذکر نکرده است. نیز در تورات آمده است که جوهر را سه پسر بود: اشکناز^۷ و توجرمه^۸ و ریفاث^۹. در اسرائیلیات آمده است که فرنگان از نسل ریفاث هستند و صقلاب‌ها از فرزندان اشکناز و خزرها از اعقاب توجرمه. نسب شناسان اسرائیلی می‌گویند: صحیح است که خزرها همان ترکمانان‌اند و همه تیره‌های ترک از نسل جوهرند ولی نگفته‌اند از اعقاب کدام یک از سه پسر او. ظاهراً ایشان از فرزندان توجرمه باشند. بعضی از نسب‌شناسان می‌گویند: آنان از فرزندان تیراس بن یافث‌اند. ابن سعید ایشان را به ترک بن غامورین سویل نسبت می‌دهد و ظاهراً نادرست باشد و غامور چنان‌که گفتیم کلمه‌ی است تصحیف شده. و اما سویل را هیچ کس در شمار فرزندان یافث نیاورده است و ما از همه فرزندان او یاد کردیم.

-
- | | | |
|---------------|----------------|---------------|
| ۱. متن: کومر | ۲. متن: ماواق | ۳. ماغوغ |
| ۴. قطوبال | ۵. متن: ماشخ | ۶. متن: طیراش |
| ۷. متن: اشکان | ۸. متن: توغرما | ۹. متن: ربعات |

ترک‌ها اجناس و شعوب بسیارند. از آن جمله‌اند روس و آلان^۱ و آلان را ایلان گویند. و خفشاخ که مراد قپچاق است و هیاطله و خلیج و غز. و سلجوقیان از تیره غز هستند. و نیز ختا که در سرزمین طمغاج‌اند و نیز از طوایف ترکمانند یمک و قور و شرکس^۲ (چرکس) و ارکس و تتر و تغزغز وانکر که اینان مجاور سرزمین روم هستند. بدان که ترک‌ها از بزرگترین امت‌های عالم‌اند و در میان اجناس بشر هیچ امتی، بیشتر از ایشان و عرب‌ها نیست. ترک‌ها در شمال معموره‌اند و عرب‌ها در جنوب آن. ترک‌ها همه اقالیم پنجم و ششم و هفتم را در نیمی از طول آن از جانب مشرق دربر گرفته‌اند. آغاز موطن ایشان از جانب شرقی در ساحل دریا، بلاد چین است تا آنجا که سد یاجوج و مأجوج است. بعضی می‌گویند یاجوج و مأجوج نیز از اقوام ترک هستند و پایان موطنشان از جانب غربی، بلاد صقلاب‌ها است که مجاور با فرنگان است تا روم و خلیج قسطنطنیه و از جهت جنوب تا بلاد قور مجاور نهر جیحون، سپس خراسان و آذربایجان تا خلیج قسطنطنیه و پایان آن از جهت شمال بلاد فرغانه و آن سوی چاچ که به سبب دوری، بلادی ناشناخته‌اند.

در درون این حدود بلاد غزنه و رود جیحون و بلاد دو سوی جیحون و خوارزم و بیابان‌های چین و بلاد قپچاق و روس و شهرهایی که در دو سوی خلیج قسطنطنیه است واقع گشته است.

شمار تیره‌های ترکان به حدی است که جز خدای آفریننده ایشان نداند. جماعتی چادر نشین هستند که همواره از پی آب و گیاه از جایی به جایی کوچ می‌کنند. اینان در خیمه‌هایی که از نمد ساخته شده است زندگی می‌کنند زیرا سرزمینشان سردسیر است.

۱. متن: اعلان

۲. متن: تزکس

ابتدای دولت سلجوقی

در سال ۴۳۲ کار سلطان طغرل‌بک محمد و برادرش چغری‌بک داود، پسران میکائیل بن سلجوق بن تقاق بالا گرفت.

تقاق جد این خاندان مردی دلیر و صاحب تدبیر بود. سر کرده ترکان غز بود و فرمانش نافذ. روزی پادشاه ترکان بیغو^۱ لشکر بیاراست و آهنگ بلاد اسلام نمود. تقاق او را از این کار منع کرد و میانشان کار به منازعه کشید. تقاق بر او ضربتی زد و سرش شکست. حواشی و خدم پادشاه گردش را گرفتند تا بگیرندش. تقاق به دفاع از خود پرداخت. عاقبت کارشان به مصالحه کشید و تقاق در نزد بیغو ماند. و در این احوال فرزند او سلجوق از مادر بزاد.

چون سلجوق بالیده شد و امارات نجابت در او آشکار شد، پادشاه ترک او را برگزید و از مقربان خویش گردانید و او را سباشی یعنی سردار لشکر لقب داد. زن پادشاه همواره پادشاه را از سلجوق بیم می‌داد و به قتل او ترغیب می‌نمود. چون سلجوق از این امر خیر یافت از دارالحرب به بلاد اسلام آمد و خود و یارانش مسلمان شدند و در نواحی جند مقام گرفتند.

پادشاه ترک در آن نواحی از مسلمانان خراج می‌ستد. سلجوق عمال او را براند و همه آن ثغور مسلمانان را صافی شد. هارون پسر ایلک خان که بر قسمتی از بلاد یکی از پادشاهان سامانی استیلا یافته بود، از سلجوق یاری طلبید. سلجوق پسر خود ارسلان را با جماعتی از یارانش به یاری او فرستاد. پادشاه سامانی، به مدد ارسلان سرزمینهای خود بستد و ارسلان نزد پدر بازگردید.

از فرزندان سلجوق، ارسلان و میکائیل و موسی بودند. سلجوق در سن صد و هفت

۱. متن: بیغو

سالگی در جند دیده از جهان فرو بست. او را همانجا به خاک سپردند. میکائیل پسر سلجوق بعد از پدر به بلاد کفار به جهاد رفت و در جنگ کشته شد و پسرانش یبغو و طغرلیک محمد و چغری بک داود به جای او ماندند. عشایر ترک سر بر خط فرمان آنان نهادند و پیش آمدند تا در بیست فرسنگی بخارا اردو زدند. امیر بخارا که از آنان به وحشت افتاده بود، قصد هلاک ایشان داشت. سلجوقیان به بغرا خان پادشاه ترکستان پناه بردند.

طغرلیک و برادرش داود چنان نهادند که هر دو در نزد بغراخان نباشند بلکه یکی در حضرت بغرا خان باشد و یکی در میان ایل و خاندان خود. بغراخان کوشید که هر دو را نزد خود نگه دارد. چون سربر تافتند طغرل را در بند آورد. داود با عشایر و اتباع خود برای رهایی برادر لشکر کشید، بغراخان نیز لشکر آورد، در این نبرد بغراخان شکسته شد و طغرلیک از بند، رها گردید. و برادران، هر دو به جند در نزدیکی بخارا رفتند. چون دولت سامانیان منقرض شد و ایلک خان بخارا را در تصرف آورد، ارسلان بن سلجوق، عم داود و طغرل در ماوراءالنهر مقامی ارجمند یافت. علی تگین که در حبس ارسلان خان برادر ایلک خان بود، از حبس بگریخت و به بخارا آمد و بر بخارا مستولی شد و با ارسلان بن سلجوق همدست گردید و به مقاومت پرداختند و آلت وعدت در افزودند. ایلک خان به جنگشان رفت ولی از آنان شکست خورد و بگریخت و آن دو در بخارا ماندند.

علی تگین همواره با سلطان محمود بن سبکتکین در معارضه بود و به رسولان سلطان که به بلاد ترک می رفتند دستبرد میزد. چون محمود از جیحون گذشت علی تگین از بخارا گریخت. اما ارسلان بن سلجوق و یارانش به درون ریگستان گریختند. چون محمود از قدرت سلجوقیان آگاه بود، باز گشت و به ارسلان بن سلجوق نامه نوشت و دلجویی نمود. او نیز فریفته شد و نزد محمود رفت. محمود او را بگرفت و در قلعه به زندان کرد و خرگاههای او را به غارت برد. محمود در باب مردان سلجوقی با یاران خود مشورت کرد، ارسلان جاذب گفت: انگشتان شستشان را ببر تا تیر انداختن نتوانند، یا همه را در جیحون غرق کن. محمود گفت: تو مردی سخت دل هستی. سپس فرمان داد تا از جیحون گذشتند و در نواحی خراسان زیست کردند و بر آنان خراج بست. عمال محمود بر آنان دست ستم گشودند و اموال و اولادشان را به زور بستند. پس جماعتی از ایشان، پیش از

دو هزار مرد، از دیگران جدا شدند و به کرمان رفتند و از آنجا به اصفهان شدند. در آنجا میان ایشان و علاءالدوله بن کاکویه - چنانکه آوردیم - نبردهایی در گرفت. عاقبت از اصفهان به آذربایجان رفتند. اینان جماعت ارسلان بودند.

اما فرزندان برادران ارسلان، علی تگین صاحب بخارا حيله ها انگيخت تا بر ایشان پیروز گردید. نزد یوسف پسر موسی پسر سلجوق که پسر عم طغرلبک محمد و چغری بک داود بود کس فرستاد و او را وعده های جمیل داد و به خدمت خواند و اقطاع داد و به لقب امیر اینانج ییغو ملقب گردانید. علی تگین را قصد آن بود که او را بر ضد پسر عموهایش طغرلبک و چغری بک بر انگیزد و میانشان تفرقه اندازد. یوسف از نیت او خبر یافت و سر به فرمانش نیاورد، علی تگین نیز او را به قتل آورد. چون طغرلبک و چغری بک از قتل او خبر یافتند خود و همه عشایرشان جامه عزا بر تن کردند و به خونخواهی اش کمر بستند. چون میان دو طرف نبرد در گرفت سپاه علی تگین در هم شکست.

آن که یوسف را به دست خود کشته بود یکی از سرداران علی تگین به نام البقرا بود. در سال ۴۲۱ طغرل و داود آهنگ جنگ البقرا کردند. در این نبرد قریب هزار تن از مردان علی تگین به قتل رسید. علی تگین این بار لشکری گران بسیج کرد و بسیاری از سپاهیان سلجوقی را بکشت و بسیاری از زن و فرزندانشان را اسیر و اموالشان را غارت کرد. سلجوقیان به ضرورت راهی خراسان شدند. چون از جیحون گذشتند، خوارزمشاه هارون بن التوتاش آنان را فرا خواند و خواست که با او متحد شوند. طغرل و برادرش داود و ییغو نزد او رفتند و در سال ۴۲۶ در خارج شهر خوارزم چادرهای خود بر پای نمودند. ولی هارون بن التوتاش غدر کرده بود. یکی از سرداران خود امیر شاهملک را بر سر ایشان فرستاد. او با سپاه هارون برفت و خلق عظیمی از ایشان را کشتار کرد. سلجوقیان از خوارزم به بیابان نسا رفتند و از آنجا آهنگ مرو نمودند و به کسی آسیبی نرسانیدند و زن و فرزندانشان را همچنان در اسارات بود.

سلطان مسعود بن محمود در این سال در طبرستان بود. اینان نزد او رسول فرستادند و از او امان خواستند و به عهده گرفتند که در اطاعت او باشند و با دشمنان او محاربه کنند. ولی مسعود رسولانشان را بگرفت و لشکری به سرداری ایلتغد حاجب خود و دیگر امرا و اکابر بر سر ایشان فرستاد و در ماه شعبان سال ۴۲۶ در حوالی نسا با ترکان سلجوقی در

آویختند. سلجوقیان این بار نیز شکست خوردند و اموالشان به غارت رفت. سپاهیان مسعود بر سر اموال تاراج شده با یکدیگر به نزاع برخاستند.

چون سلجوقیان گریختند، به پیشنهاد داود بار دیگر به حمله بازگشتند. سپاهیان مسعود فارغ از دشمن سرگرم نزاع بر سر تقسیم غنایم بودند که مردان سلجوقی در رسیدند و جماعتی را کشتند و جماعتی را اسیر کردند و اموال خویش بازپس گرفتند. چون سپاه منهزم شده مسعود در نیشابور، نزد او بازگشت، از اینکه به سلجوقیان امان نداده بود پشیمان شد. آن‌گاه رسولانی نزد طغرلبک فرستاد، با پیامی همه وعید و تهدید. طغرل به دبیر خود گفت برای سلطان بنویس: *قُلْ اللَّهُمَّ مَالِكِ الْمَلِكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعِزُّ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ*. و بر آن هیچ میفزای.

چون مسعود نامه برخواند، جوابی شایان برداد و برایشان خلعت فرستاد و گفت که به *أَمَلِ السَّنَطِ* کوچ کنند و دهستان را به اقطاع داود داد و *نَسَا* را طغرلبک و *فَرَاوَه* را به بیغو و همه را به لقب دهقان سرافزار نمود.

پسران سلجوق رسول سلطان را گفتند که به وعده‌های سلطان اعتمادی ندارند. در عین حال به ظاهر اظهار اطاعت کردند و دست از هرگونه اغتشاش برداشتند و از سلطان خواستند که عمشان ارسلان بن سلجوق را آزاد کند. سلطان این خواست را پذیرا آمد و ارسلان را نزد خود به بلخ برد و او را گفت که به برادرزادگان خود نامه نویسد و از آنان بخواهد که در همین راه مسالمت که برگزیده‌اند پیش روند. باری چون بر طغرلبک و چغری بک شرایط سلطان گران آمد بار دیگر به حال و هوای خویش بازگشتند. سلطان نیز ارسلان بن سلجوق را به زندان بازگردانید و سلجوقیان آهنگ بلخ و نیشابور و طوس و *جُوزْجَان* کردند.

داود در مرو اقامت گزید و چند بار لشکر سلطان را منهزم نمود، ولی در این ایام سلطان از خراسان و سلجوقیان روی برتافته متوجه امور هند بود.

چون خراسان به دست سلجوقیان افتاد بزرگان دولت، سلطان را بیمناک کردند که اگر سلجوقیان بر خراسان تسلط یابند، آهنگ غزنه خواهند کرد. این انذار سلطان را از خواب غفلت بیدار کرد و لشکر بسیج کرده، به سرداری یکی از امراء خود معروف به *سُبَاشِي حَاجِب* و همراه با امیر دیگری به نام *مرداویج بن بشو* به جنگ آنان فرستاد. در

۷ ابتدای دولت سلجوقی

این نبرد سباشی مرو را مورد حمله قرار داد و داود در مرو بود. داود نخست از مرو برفت. فرمانروای جوزجان نیز به جنگ او برخاست داود او را بکشت و لشکرش را در هم شکست. شکست او سباشی را در کارش سست کرد. داود به مرو بازگشت و با مردم نیکی کرد. در اولین جمعه ماه رجب سال ۴۲۸ در مرو به نام او خطبه خواندند و او را شاه شاهان خطاب کردند.

به سبب درنگ لشکر سباشی و لشکر سلجوقی در خراسان در قتل و غارت مردم، در همه خراسان قحطی پدید آمد. سلجوقیان را که به اندک قانع بودند از قحطی بیمی به دل نبود. عاقبت در ماه شعبان سال ۴۲۸ سباشی جنگ را آغاز کرد. این جنگ در حوالی سرخس بود. سپاه سباشی به نحو فجیعی منهزم گردید. داود تا طوس از پی ایشان تاخت و هرچه داشتند بستند. این پیروزی سبب شد که سراسر خراسان به دست سلجوقیان افتد. طغرلیک به نیشابور در شد و در شادباخ مقام گرفت و در ماه شعبان به نام او خطبه خواندند.

سلطان مسعود سباشی را ملامت کرد و خود عازم خراسان گردید. و در بلخ فرود آمد. داود نیز در نزدیکی بلخ اردو زد. روزی با گروه اندکی از یاران خود به شهر در آمد و به ناگهان به سرای سلطان حمله برد و فیل بزرگی را که بر درگاه بود، با چند اسب بستند و برفت. این امر یاران مسعود را به وحشت افکند و بیم سلجوقیان در دلها جای گرفت.

سلطان مسعود در اول ماه رمضان سال ۴۲۹ با صد هزار مرد جنگی به جوزجان راند و والی آنجا را که از سوی سلجوقیان بود، بگرفت و بر دار کرد و لشکر به مرو شاهجان برد. داود و طغرلیک و بیغو - هر سه برادر - نیز آماده نبرد شدند. رسولان آمد و شد آغاز کردند چون کار بر صلح قرار نگرفت نبرد آغاز شد.

چون خبر تصرف مرو به مسعود رسید نومید شد و از هرات به نیشابور راند و از آنجا به سرخس و سلجوقیان از برابر او به جای دیگر می رفتند. تا زمستان فرا رسید و سلطان مسعود در نیشابور به انتظار بهار درنگ کرد و به لهو و نشاط سرگرم شد. در تابستان در اثر ملامت سران و امیران از نیشابور در حرکت آمد. سلجوقیان به بیابان زدند. سپاهیان مسعود که سه سال پای از رکاب به در نکرده بودند خسته و ملول شده بودند. داود با بسیاری از مردان جنگی نیز از پی سپاه او در حرکت بودند. روزی که هوا سخت تافته بود در بیابان بر سر آب میان سپاهیان مسعود کشمکش افتاد و کار به نزاع و جنگ کشید. داود

از این شورش خبر یافت و بر لشکرگاه سلطان زد. سپاهیان سلطان سر از پای نشناخته روی به گریز نهادند. هرچه سلطان و وزیرش آنان را فراخواندند کسی بازنگشت. عاقبت سلطان نیز با صد تن سوار که در خدمت او باقی مانده بودند از معرکه بگریخت و همچنان برفت تا به عَرَجستان رسید. داود به لشکرگاه مسعود در آمد و بر تخت او فرا رفت و غنائم را میان سپاهیانش تقسیم نمود و سپاهیان او سه روز همچنان بر پشت اسبها ماندند تا مطمئن شدند که فراریان دیگر باز نمی‌گردند.

طغرلبک به نیشابور رفت و در اواخر سال ۴۳۱ به شهر داخل شد و یاران او دست به تاراج گشودند.

سلجوقیان از این پس بر جمیع بلاد مستولی شدند. بیغو به هرات لشکر برد و آنجا را بگرفت و داود بلخ را از التوتاق حاجب بستند.

در سال ۴۳۴ طغرلبک جرجان و طبرستان را از انوشیروان بن منوچهر بن قابوس بن وشمگیر بگرفت. سپس چنان مصالحه کردند که انوشیروان هر ساله سی هزار دینار بپردازد و به نام طغرل خطبه بخواند.

پادشاهی طغرلبک

استیلای طغرلبک بر خوارزم

گفتیم که خوارزم از جمله ممالک سلطان محمود بن سبکتکین بود. چون محمود از دنیا رفت خوارزم در تصرف پسرش مسعود در آمد. فرمانروای خوارزم التوتاش، حاجب پدرش محمود بود. التوتاش را سه پسر بود، هارون و رشید و اسماعیل. چون التوتاش دیده از جهان فرو بست وزیرش ابونصر احمد بن محمد بن عبدالصمد، بلاد او را در ضبط در آورد و خبر به مسعود داد. مسعود هارون پسر التوتاش را به جای پدر امارت خوارزم داد.

در این احوال میمندی وزیر مسعود بمرد و او ابونصر احمد بن عبدالصمد را به وزارت خود خواند. هارون بن التوتاش نیز پسر ابونصر، عبدالجبار را به جای پدرش به وزارت برگزید. میان هارون و عبدالجبار منافرتی پدید آمد. یاران هارون او را به قتل عبدالجبار و عصیان بر مسعود ترغیب کردند. عبدالجبار نخست متواری شد و پس از چندی هارون را بشکست و ماجرا به مسعود نوشت. و خود پس از چندی به دست غلامان هارون به قتل رسید. از این پس اسماعیل بن التوتاش فرمانروایی خوارزم به دست گرفت. چون سلطان مسعود آگاه شد به یکی از امرای خود، شاهملک، نوشت که قصد خوارزم کند و عصیان فرونشاند و خوارزم را از اسماعیل بن التوتاش بستاند. چون شاهملک لشکر به خوارزم برد و شهر در تصرف در آمد اسماعیل و خادمش شکر به طغرلبک و داود سلجوقی پیوستند و یاری طلبیدند. داود همراه آن دو شد و به خوارزم لشکر برد. شاهملک این لشکر را در هم شکست. چون مسعود کشته شد و پسرش مودود به جای او قرار گرفت شاهملک در اطاعت او در آمد. آنگاه طغرلبک به خوارزم لشکر کشید. شاهملک منهزم شد و با اموال و ذخایر خویش راه بیابان در پیش گرفت و به دهستان و از آنجا به طبرس رفت و از آنجا تا کرمان و تیز و مکران واپس نشست. ارتاش برادر ابراهیم ینال پسر عم

طغرلبک که در آن حوالی بود با چهار هزار سپاهی آهننگ او کرد. در نبردی او را به اسارت گرفت و اموالش را به غنیمت بستند.

خروج طغرلبک به ری و تصرف او بلاد جبل را

در این سال طغرلبک پس از فراغت از امور خوارزم و جرجان و طبرستان، از خراسان به ری رفت. چون برادرش ابراهیم پینال از آمدنش خیر یافت به دیدار او شتافت. طغرلبک ری را از او گرفت و بلادی دیگر از ناحیه جبل را به او داد. ابراهیم به سیستان رفت. طغرلبک قلعه‌ی طَبْرَک را از مجدالدوله بگرفت و مجدالدوله را گرامی داشت و فرمان داد خرابیهای ری را آبادان کنند. طغرلبک در سرای امارت اموال بسیار از زر و گوهر یافت. آن‌گاه از آنجا راهی قزوین شد. مردم قزوین به دفاع برخاستند. عاقبت یارای مقاومشان نماند، تسلیم او شدند و هشتاد هزار دینار پرداختند.

در این احوال نزد کوکناش و بوقا و دیگر امرای عُزْ که پیش از او به آن نواحی آمده بودند کس فرستاد و آنان را به حضور فراخواند. آنان پاسخ دادند که ما از بیم تو است که از تو دور شده‌ایم. اینک نیز آمدن نتوانیم. اگر آهننگ ما کنی به خراسان یا روم خواهیم رفت و نزد تو نخواهیم آمد.

طغرلبک نزد ملک دیلم نیز کس فرستاد و او را به اطاعت خواند و از او طلب اموال کرد. او نیز اموال و متاع بسیار نزد طغرلبک فرستاد. همچنین سالار طارم را نیز به خدمت فراخواند و دویست هزار دینار طلب نمود. سالار نیز به فرمان درآمد و اموالی تسلیم نمود. طغرل گروهی از لشکریان خود را به اصفهان بر سر ابومنصور فرامرزن علاءالدوله فرستاد اینان برفتند. و اعمال اصفهان را غارت کردند و به سلامت بازگشتند.

طغرلبک از ری بیرون آمد و آهننگ اصفهان نمود. ابومنصور فرامرزن علاءالدوله بن کاکویه پیام فرستاد و با او مصالحه کرد و طغرل عازم همدان شد و آنجا را از فرمانروایش گرشاسف بن علاءالدوله بن کاکویه بستند. سپس به ری بازگردید و ناصر علوی را به نیابت خود در همدان نهاد. این ناصر را گرشاسف حبس کرده بود. طغرلبک او را برهانید و امارت ری داد و گفت که هر کس را به ری می فرستد مساعدتش کند.

مرداویج بن بشو که نایب او در جرجان و طبرستان بود همراه او بود. مرداویج بمرد. پسرش جُستَان به جای او نشست. طغرل به جرجان رفت و جستان را عزل کرد و آسفار را

به جای او امارات آن دیار داد. اسفار از خواص منوچهرین قابوس بود. طغرلیک چون از کار جرجان و طبرستان فراغت یافت به دهستان لشکر برد و آنجا را در محاصره گرفت. کامیار فرمانروای دهستان به مقاومت پرداخت.

در سال ۴۳۸ طغرلیک اصفهان را محاصره کرد. ابومنصور فرامرزیبن علاءالدوله در اصفهان بود. طغرلیک او را در تنگنا افکند. عاقبت قرار بر این شد که فرامرز مالی بفرستد و به نام طغرلیک در اصفهان و اعمال آن خطبه خواند.

در سال ۴۳۹ ملک ابو کالیجار نزد سلطان طغرل کس فرستاد و خواستار صلح شد. طغرل اجابت کرد و به برادر خود ینال نوشت تا آنچه را که در دست اوست رها کند. بر آن نهادند طغرلیک دختر ابو کالیجار را به زنی گیرد و امیر ابو منصور بن ابی کالیجار با دختر داود برادر طغرلیک ازدواج نماید. این عقد در ماه ربیع الاخر آن سال واقع گردید.

در سال ۴۴۱ میان طغرل و برادرش ینال اختلاف افتاد. سبب آن بود که طغرلیک خواست که ابراهیم ینال همدان و قلعه‌هایی را که از بلاد جبل در دست او بود تسلیم کند ولی ابراهیم ینال سر برتافت. عاقبت میان دو برادر جنگ افتاد. ابراهیم ینال منهزم گردید. طغرل از پی او برفت و همه دژها و بلاد او را در تصرف آورد.

ابراهیم به قلعه‌ی سَرماج پناه برد و در مقابل برادر موضع گرفت. طغرلیک او را در محاصره افگند. ابراهیم ینال پس از چهار روز مقاومت تسلیم شد.

طغرلیک نزد نصرالدوله بن مروان رسول فرستاد و از او خواست که در آن بلاد به نام او خطبه بخواند او نیز سر به فرمان آورد و در نواحی دیار بکر به نام او خطبه خواند.

پادشاه روم نزد نصرالدوله بن مروان کس فرستاد و از او خواست که از طغرلیک بخواهد تا پادشاه آبخاز را که در نزد او اسیر بود آزاد کند. نصرالدوله شیخ الاسلام ابو عبدالله بن مروان را در این باب نزد سلطان طغرلیک فرستاد. او نیز بدون گرفتن فداء اسیر را آزاد کرد. این کار در نظر پادشاه روم بزرگ آمد و هدایای بسیار فرستاد و مسجد قسطنطنیه را آبادان کرد و در آنجا اقامه نماز نمود و به نام طغرلیک خطبه خواند.

چون ابراهیم ینال تسلیم شد، طغرلیک او را اکرام نمود و هر چه از او گرفته بود باز

پس فرستاد و او را مخیر کرد که نزد او بماند یا به دیار دیگر رود. ابراهیم در خدمت برادر ماند.

استیلای طغرلیک بر اصفهان

ابو منصور فرامرزین علاءالدوله ابن کاکویه صاحب اصفهان همواره بر یک طریق نبود. گاه خود را در فرمان طغرل می دانست و گاه به الملک الرحیم پسر ابو کالیجار روی می آورد. چون طغرلیک از کار ابراهیم ینال برداخت به اصفهان لشکر برد. در ماه محرم سال ۴۴۲ اصفهان را محاصره کرد و این محاصره یک سال مدت گرفت. طغرلیک همه سواد آن بلد را در تصرف آورد در این میان لشکری هم به فارس فرستاد. این لشکر تا بیضا پیش رفت و پیروزمند با غنایم بسیار بازگردید.

مردم اصفهان در اثر طول مدت محاصره سخت در تنگنا افتادند، چنانکه از شدت نیاز به هیزم، مسجد جامع را ویران کردند تا از چوبهای آن آتش روشن کنند. چون کارشان به جان رسید تسلیم شدند و شهر را به دست طغرلیک دادند. طغرلیک به شهر در آمد و با مردم نیکی کرد. تسخیر اصفهان در سال ۴۴۳ به پایان آمد. طغرل اصفهان را به عنوان اقامتگاه خود برگزید و قسمتی از باروی شهر را ویران نمود و گفت ناتوانان به بارو نیاز دارند ولی کسانی که بارویشان لشکرو شمشیر است به بارو نیاز ندارند.

در سال ۴۴۴ جماعتی از ترکان غز، یاران طغرلیک به فارس درآمدند و به شیراز رسیدند و در بیضا فرود آمدند. العادل ابو منصور بن مافنه که پیش از این وزیر ابو منصور ملک ابو کالیجار بود نیز همراه آنان بود. ولی سپاهیان شیراز به سرداری الظهیر ابو نصر، بر دروازه شیراز غزان را در هم شکستند و تاج الدین نصر بن هبة الله بن احمد که از سران لشکر غز بود به اسارت افتاد.

در سال ۴۴۵ طغرلیک بیمار به اصفهان رسید و شایع شد که مرده است ولی از بیماری شفا یافت. امیر ابو علی پسر ملک ابو کالیجار صاحب بصره و نیز هزار اسب بن بَنکیر بن عیاض صاحب ایدج به او پیوستند. اینان از استیلای الملک الرحیم بر بصره و آرژان بیمناک بودند. طغرلیک هر دو را گرامی داشت و وعده یاری داد.

در سال ۴۴۶ سلطان طغرلبک لشکر به آذربایجان برد و آهنگ تبریز نمود. فرمانروای تبریز ابو منصور و هسودان بن محمد الزّوادی بود. به اطاعت درآمد و مالی برای او فرستاد و پسرش را به گروگان نزد او نهاد. طغرل از آنجا به دیگر بلاد آذربایجان لشکر برد و همه به اطاعت او درآمدند.

طغرل آنگاه به ارمینیه و ملازگرد لشکر برد. این دو در تصرف رومیان بودند. ملازگرد شهر استواری بود. طغرل آنجا را در محاصره گرفت و بلاد اطراف آن را غارت و ویران نمود.

نصرالدوله بن مروان صاحب دیار بکر هدایا و سپاه به او تقدیم داشت. پیش از این به نام او خطبه خوانده بود. طغرلبک در غزو با رومیان کارهای شگرف کرد و تا آرزن الروم پیش راند و چون زمستان فرا رسید بدون آنکه به تسخیر ملازگرد موفق شده باشد به آذربایجان باز گردید و از آنجا به ری آمد و در آنجا بود تا سال ۴۴۷ که عازم عراق شد.

در همین سال، در ماه شعبان، امیر ابوالمعالی قریش بن بدران، صاحب موصل شهر انبار را تصرف کرد و به نام طغرلبک در انبار و دیگر اعمال خود خطبه خواند.

در محرم سال ۴۴۷ یکی از سرداران بزرگ دیلم به نام فولاد که صاحب قلعه اصطخر بود به شیراز لشکر برد و امیر ابو منصور فولادستون پسر ملک ابوکالیجار را از آنجا براند و آهنگ فیروزآباد کرد. فولاد خطبه به نام طغرلبک را قطع کرد و به نام الملک الرحیم خطبه خواند و پس از او به نام برادرش ابو سعد. آن دو از مکر او آگاه شدند. پس لشکر آوردند و فولاد را در شیراز محاصره نمودند. چون محاصره به دراز کشید فولاد از شیراز بگریخت و جمعی از دیلم که همراه او بودند به بیضاء و قلعه اصطخر رفتند و امیر ابو سعد و امیر ابو منصور شیراز را گرفتند.

رسیدن طغرلبک به بغداد و خواندن خطبه به نام او

چون طغرلبک از کار ری پیرداخت در ماه محرم سال ۴۴۷ به همدان بازگشت و چنان نمود که به حج می رود و قصد اصلاح راه مکه دارد و از آنجا به شام و مصر خواهد رفت

تا حکومت المستنصر علوی را براندازد. پس به یاران خود در دینور و قرمیسین و حلوان نوشت تا آذوقه و علوفه آماده کنند. شایعه ورود طغرل سبب آشوب در بغداد شد و ترکان قصد دیوان خلافت نمودند.

چون طغرل به حلوان رسید یارانش در جاده خراسان پراکنده شدند و مردم بغداد به جانب غربی کوچ کردند و ترکان چادرهای خود را به بیرون شهر بغداد نقل نمودند. الملک الرحیم که از نزدیک شدن او به بغداد خبر یافت از واسط به بغداد رفت. طغرلبک رسولی نزد خلیفه فرستاد و در فرمانبرداری مبالغه نمود و اظهار عبودیت کرد. همچنین به ترکان بغداد نیز پیامهایی داد مبنی بر لطف و احسان فراوان در حق ایشان. ترکان بغداد از آمدن طغرل ناخشنود بودند. و به خلیفه پیام دادند که ما با بسا سیری که سرور ما بود چنان معامله ای کردیم تا امیرالمؤمنین را یاری کرده باشیم، اکنون چنان که وعده داده ای باید که این دشمن را از ما دور کنی. از دربار خلافت جواب صریحی نرسید زیرا رئیس الرؤسا آمدن طغرل را ترجیح می داد تا بدین وسیله به حکومت دیلم پایان دهد.

در اواسط رمضان الملک الرحیم به بغداد رفت و او نیز اظهار عبودیت کرد و گفت که در فرمان خلیفه است هر فرمان که بدهد، چنان خواهد کرد. مشاوران خلیفه چنان صلاح دیدند که سپاهیان به خیمه های خود روند و نزد طغرل کس فرستند و رسیدنش را به بغداد خوشامد گویند.

خلیفه خطیبان را فرمان داد که در مساجد بغداد به نام طغرلبک خطبه بخوانند و در روز جمعه ای هشت روز باقیمانده از رمضان آن سال به نام او در سراسر مساجد بغداد خطبه خوانند.

خلیفه به طغرلبک پیام داد که به بغداد وارد شود. چون به نهروان رسید، رئیس الرؤسا با موکبی عظیم از قاضیان و ثقیاء و اشراف و شهود و خدم و اعیان دولت به استقبال او رفت. چند تن از امرای سپاه الملک الرحیم نیز در آن جمع بودند.

طغرل نیز وزیر خود ابو نصر گندری را به استقبال ایشان فرستاد. رئیس الرؤسا چون در برابر طغرل قرار گرفت پیغام خلیفه بداد و از او برای خلیفه و الملک الرحیم و امرای سپاه پیمان گرفت. طغرلبک بیامد و در روز دوشنبه پنج روز باقی مانده از ماه رمضان به باب شمّاسیه در آمد. در اینجا قریش بن بدران صاحب موصل که پیش از این در اطاعت